بررسی

عدالت از نظر افلاطون

افلاطون یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان تاریخ و بـه عقیده برخی، بزرگ‌ترین آنهاست. او پس از مرگ سقراط دست به تأسیس آکادمی زد و آثار زیادی نوشت که اغلب آنها به صورت مکالماتی یا سقراط است؛ از جمله فایدون، لاخس، اثوتوفرون، ثئای تتوس، پارمنیدس، تیمائوس و معروف‌ترینشان جمهوری و میهمانی. افلاطون را به‌عنوان معمار اصلی فلسفه سیاسی می‌شناسند. آموزه‌های او در قرن‌های متمـادی منبع الهام و مورد بحث همه متفکران و معتبرترین محافل فلسـفی و سیاسی جهان بوده اسـت، چنان‌که ابن فیلسوف بلندپایه حیطه‌های تازه‌تری را برای بحث و بررسی مورد توجه قرار داد و بنیان تفکر و اندیشـه در علوم گوناگون مانند علوم تربیتی و نظریه دولت را پی‌ریزی کـرد. نظریه دولت او در یک سـاز‌وکاری نظام‌مند با قرائت او از انسـان و جامعه و عدالت و آرمان بشری قرار دارد. به‌تازگی کتابی به نام «افلاطون در جنگ شمـا» به قلم برایـان پرافیت و به همت انتشـارات حکمت کلمه منتشر شده که به‌صورت چکیده زندگی‌نامه و فلسـفه افلاطون را شـرح می‌دهد. این کتاب از پنج فصل تشـکیل شـده اسـت؛ فصل اول به زندگی افلاطون از بدو تولـد تا زمان مرگ او به‌صورت خلاصه پرداخته اسـت. در این فصل بـه مواردی مانند تأثیر خانواده، جنگ، ملاقات با سقراط و... بر زندگی و شکل‌گیری تفکر افلاطون اشاره شـده اسـت. برای افلاطون، حادثه سرنوشت‌ساز در زندگی آشنایی‌اش با سقراط بود که در ۲۰ سالگی او رخ داد. او بیش از این رخداد به مطالعه آثار فیلسـوفان پیشـین پرداخته و از محضر کراتولوس هراکلیتوسی بهره بـرده بـود. او از سـقراط فراگرفت که توجـه خویش را بـه حـوزه اخلاقیات معطوف کند. شـاید در همین زمان بود کـه فـعالیت خودش را بـه‌عنوان یک آموزگار، البته ابتدا در حلقه‌ای کوچک‌تر آغـاز کـرد. در بخشی از این فصل آمده است: «در واقـع خانواده‌هایی مثل خانواده افلاطون با وجود داشـتن ثروت و عقیاه منسـوب به اشـرافزادگان حاکم از اصل حاکمیت قانون دموکرات به‌شـدت ناراحت بودند. ظاهرا به اندازه کافی خوشـبخت نبودند و بسـیار افسـوس گذشـته را می‌خوردند، یعنی دورانی که بر همه امور تسـلط داشـتند و نه مثـل مردمی کـه از اصالت کمتری برخوردار بودند و فقط در امور دولت مشـارکت کردند. این وضعیت بر افلاطون جـوان که آموخته‌های سیاسـی‌اش همـواره با مفهوم دموکراسـی در تضاد بود، کاملا تأثیر گذاشـت». وقتی افلاطون تحت تعلیم سـقراط قرار گفت، همچون معلمش به جسـت‌وجوی جوهره و مفهوم فضیلت پرداخت. هنگامی که سـقراط مشغول گفت‌وگو با شاگردانش بود، تنها مضمون اصلی جسـت‌وجوی یک شخصیت نجیب بود. به این ترتیب افلاطون توانسـت از پیشینه علمی‌اش برای به‌کارگیری مسئله فضیلت در علم سیاست و اخلاق بهره بگیرد.

فصل دوم کتاب به فلسـفه افلاطون اختصاص دارد. در این فصل به شیوه‌های دسـته‌بندی آثار افلاطون اشاره شده اما به‌منظور حفظ سادگی بر سـاماندهی زمانی تألیفات افلاطون توجه می‌شود. چراکه آنها نه‌تنها مسـخص‌کننده دوره‌هـای مختلف زندگی وی هسـتند، بلکه انگیزه و درک متفاوت این فیلسـوف را نیز نشان می‌دهند. مؤلف این دوره‌ها را به سـه دوره (دوران سـقراطی، دوران بلوغ و دوران پایانی) تقسیم کرده اسـت. در هرکدام از این دوره‌ها به یک مضمون برجسته در اندیشه افلاطون اشـاره شده و در ادامه تألیفات این دوره را برشـمرده اسـت؛ مثلا در دوران بلوغ اشاره شده اسـت که افلاطون بعد از بازگشـت از اولین سفرش به سیسیل و تأسیس آکادمی‌اش در خارج از آتن، زندگی آرامی همراه با تعلیم و تألیف را از سـرگرفت که سـال‌های زیادی به طول انجامید و در ایـن زمان هرگز از گفت‌وگوی سقراطی به‌عنوان روش تفهیم منظورش دست نکشید. آثار این دوره را به اثـر (منون، کراتیلـوس، یوتیدموس، منزنـوس، ضیافت، فائدو، جمهـوری، فائـدروس، پارمنیدس، تئـوس) برمی‌شـمرد. به اعتقاد مؤلف کتاب، نکته اصلی در تألیفات بزرگ‌ترین مفاهیم مختلف بشری و اجتماعی با اسـتفاده از ایده‌های متافیزیکی به جای مفاهیم بیشتر تمثیلی اسـت. در فصل دیگر برخی از این رسالات که در فصل دوم بـه آنها به‌صورت مختصر اشـاره شده، شـرح داده می‌شود. نویسنده در فصل سـوم به رسـاله ایولوژی پرداخته و آورده اسـت: «در میان مجموعـه آثار افلاطون ایـولوژی اولین گفت‌وگویی اسـت که آن را می‌یابیم. این اثر بدون شـک یکی از معروف‌ترین آثار افلاطون اسـت. گرچه تمام اثری اسـت که در حقیقت چیزی از اندیشـه‌های افلاطون را برمـلا نمی‌کند. ایولوژی از بسـیاری جهات تنها گفت‌وگوی واقعی سقراط است که به ما مانده است. با وجود اینکه افلاطون از گفت‌وگو به‌عنوان چارچوبی برای همه آثارش استفاده می‌کند و حتی از سقراط به‌عنوان شـخصیتی در بسـیاری از آثارش، اما این تنها اثری اسـت که سخنان سقراط را به‌درسـتی منعکس می‌کند. تنها دو اثر موجودند که بقیه محاکمه سقراط در سـال ۳۹۹ قبل از میلاد را به تفصیل شرح می‌دهند: ایولوژی و اثبه خاطرات زنفون».

فصل چهارم به تشریح رسـاله منون که یک رسالهٔ تخیلی اسـت اختصاص دارد. این فصل به توضیح جلت نکراس منون و سـؤالاتی که دربـاره پاسـخ به آنهاسـت و برخی از جواب‌هایی که توسـط افلاطون پیشنهاد شـده می‌پردازد. فصل پنجم این کتاب به توضیح کتـاب جمهوری افلاطون اختصاص دارد. در این فصل توضیح داده می‌شـود که چرا جمهوری نزد فلاسفه مهمترین اثر افلاطون اسـت. در بخشی از این فصل آمده اسـت: «کتاب جمهوری به‌عنوان طرحی کلی برای جواهر بی‌نقص تلقی نام گرفته اسـت. دولت‌ها و امپراتوری‌ها تـلاش کردند تـا به‌نوعـی از ایده‌هـای مطرح‌شـده در چارچوب کتاب جمهـوری تقلید کنند، اما این کفت‌وگـوی افلاطون به دنبال الگوی ذوقیت کامل نبوده اسـت. بلکه در راستای مدارای زوج بشـری گام برداشته اسـت. در پایان فصل توضیح می‌دهیم که چرا کتاب جمهوری برای بسـیاری از افراد مشـابه در جوامع گوناگون چه در گذشـته و زمان حال اهمیت دارد». مباحثی عدیده دارند که آنکارترین مضمون فراگیر در کتاب جمهوری جسـت‌وجوی در مفهوم عدالت اسـت. افلاطون در گفت‌وگوهای ایلوه به نوعی به این مسـئله می‌پردازد. اما معمولا عدالت به‌عنوان معرف اجتماعی یک فضیلت یا خوبی فضیلت ارائه می‌شـود. در همین چارچوب افلاطون مفهوم عدالت را مطرح می‌کند اما در دل این گفت‌وگوها به نظر می‌رسد که عدالت مفهوم نامتناهی باشد که در راستای سوق دیالکتیک به سمت موضوعاتی که می‌خواهد در کندوکاو اولیه برای فضیلت کشف کند، ارائه شده است.

افلاطون در جنگ شما
برایان پرافیت
ترجمه: مریم افتخاری
ناشر: حکمت کلمه
قیمت: ۳۷۰۰۰ تومان

گفت‌وگویی با جورجو آگامبن

وضعیت استثنائی: سرمشق حکمرانی در عصر ما

ترجمه: صالح نجفی

عکس: Gettimages

جورجو آگامبن متفکر معاصر ایتالیایی در حوزه‌های گوناگونی قلم می‌زند، ازجمله نظریه سیاسی، اخلاق، حقوق، نظریه ادبی، مطالعات سینمایی و دینی. گسـتره حیطه‌های مورد علاقه او به انتشـار آثار مختلفی منجر شده که شـاید نتوان آنها را تحت یک عنوان خاص گنجاند. بااین‌حال محور اصلی کار او را از دهه ۱۹۸۰ تاکنون می‌توان پروژه هومواسار دانست که با کتاب «هومواسار: قدرت حاکم و حیات برهنه» آغاز می‌شود و با «استفاده بد»ها در سـال ۲۰۱۷ پایان می‌یابد. او در این مجموعـه از کتاب‌ها به مطالعات آرنت و فوکو درباره نمامیت‌خواهی و زیست‌سیاسـت واکنش نشـان می‌دهد. مجموعه هومواسـار در بیش از ۲۰ سال بدون ترتیب خاصی منتشـر شد و در سـال ۲۰۱۷ در یک مجلد تحت عنـوان «مجموعه آثار: هومـواسـار» درآمد که تصویر کلی و در ضمـن دقیق‌تری از این پروژه به دسـت می‌دهد. مصاحبه زیر به‌بهانه ترجمـه یکی از مهم‌ترین کتاب‌هـای این مجموعه، «وضعیت اسـتثنایی» بـه آلمانی بـا آگامبن صـورت گرفته اسـت. مصاحبه را اولیویتی رانولت، دبیـر بخش فرهنگ روزنامه زوددویچه، در مارس ۲۰۰۴ در شـهر رم به انجام رساند و ترجمه انگلیسی آن به قلم موراک گودوین است. همه پانویس‌های این نسخه از ویراستاران است.

آخرین کتاب شـما، «وضعیت استثنایی»، به‌تازگی به زبان آلمانی منتشـر شـده اسـت، تحلیلی تاریخی و مبتنی بر تاریخ حقوق از مفهومـی که در نگاه اول آدم را به یاد کارل اشـمیت می‌اندازد. این مفهوم در چارچوب پروژه هومو ساکر[1] شما چه معنایی می‌یابد؟

وضعیت استثنایی به سلسله جستارهای تبارشناسانه‌ای تعلق دارد که در ادامه هومـواسـار نوشته‌ام و باید تشکیل یک مجموعه چهارتایـی بدهد. به‌لحاظ محتوا، این کتاب با دو مسـئله سـروکار دارد: مسـئله اول به تاریخ مربوط می‌شـود؛ وضعیت اسـتثنایی یا وضعیـت اضطراری (کـه گاهـی از آن به حالـت فوق‌العاده تعبیر می‌کنیم) امروزه یکی از سرمشـق‌های اصلی کشـورداری و حکمرانی شـده اسـت. در اصل به آن به چشم حالتی فوق‌العاده نگاه می‌کردند. حالتی استثنایی که فقط در مقطع زمانی محـدودی اعتبار می‌داشـت اما تبدیل و تبدلـی تاریخی آن را صورت عادی و بهنجار حکمرانی کرده اسـت. می‌خواستم پیامدهای این دگرگونی را برای حـال و روز دموکراسـی‌هایی که در چارچوبـش زندگی می‌کنیم نشـان دهم. مسـئله دوم ماهیتی فلسـفی دارد و با رابطه غریـب قانون و بی‌قانونی، قانون و هنجارگسـیختگی، ارتباط دارد. وضعیت اسـتثنایی رابطه‌ای پنهان اما بنیادی میان قانون و غیاب قانـون برقرار می‌کند. نوعی خلا اسـت؛ جایی خالی اسـت و این فضای تهی مقوّم نظام قضائی است.

در همان مجلد اول هومو سـاکر نوشـته بودید سرمشـق وضعیت اسـتثنایی در ارودگاه‌های کار اجباری به وجود آمد یا به تعبیری، این الگـو یا آن اردوگاه‌ها همخوانی دارد. پیش‌بینی می‌شد کرد که وقتی این مفهوم را درباره ایالات متحده و سیاست آمریکا به کار بردید فریاد خشم و اعتراض بلند شود. اتفاقی که سال گذشـته روی داد. آیا همچنان نقد خود را بر سیاست‌های آمریکا وارد می‌دانید؟

یـای این شـکل از کاربرد مفهوم‌ها کـه به میـان می‌آید، باید بکویم انتشـار کتابم درباره آشـوبتس[2] هم اعتراض‌هایی مشـابه دریی داشـت. ولی من موارد نیستم. من با برسشق‌ها دار می‌کنم. بلکه انگیزه و درک متفاوت این فیلسـوف را نیز نشان می‌دهد. مؤلف این دوره‌ها را به سـه دوره (دوران سـقراطی، دوران بلوغ و دوران پایانی) تقسیم کرده اسـت. در هرکدام از این دوره‌ها به یک مضمون برجسته در اندیشه افلاطون اشـاره شده و در ادامه تألیفات این دوره را برشـمرده اسـت؛ مثلا در دوران بلوغ اشاره شده اسـت که افلاطون بعد از بازگشـت از اولین سفرش به سیسیل و تأسیس آکادمی‌اش در خارج از آتن، زندگی آرامی همراه با تعلیم و تألیف را از سـرگرفت که سـال‌های زیادی به طول انجامید و در ایـن زمان هرگز از گفت‌وگوی سقراطی به‌عنوان روش تفهیم منظورش دست نکشید. آثار این دوره را به اثـر (منون، کراتیلـوس، یوتیدموس، منزنـوس، ضیافت، فائدو، جمهـوری، فائـدروس، پارمنیدس، تئـوس) برمی‌شـمرد. به اعتقاد مؤلف کتاب، نکته اصلی در تألیفات بزرگ‌ترین مفاهیم مختلف بشری و اجتماعی با اسـتفاده از ایده‌های متافیزیکی به جای مفاهیم بیشتر تمثیلی اسـت. در فصول دیگر برخی از این رسالات که در فصل دوم بـه آنها به‌صورت مختصر اشـاره شده، شـرح داده می‌شوند. نویسنده در فصل سـوم به رسـاله ایولوژی پرداخته و آورده اسـت: «در میان مجموعـه آثار افلاطون ایـولوژی اولین گفت‌وگویی اسـت که آن را می‌یابیم. این اثر بدون شـک یکی از معروف‌ترین آثار افلاطون اسـت. گرچه تمام اثری اسـت که در حقیقت چیزی از اندیشـه‌های افلاطون را برمـلا نمی‌کند. ایولوژی از بسـیاری جهات تنها گفت‌وگوی واقعی سقراط است که به ما مانده است. با وجود اینکه افلاطون از گفت‌وگو به‌عنوان چارچوبی برای همه آثارش استفاده می‌کند و حتی از سقراط به‌عنوان شـخصیتی در بسـیاری از آثارش، اما این تنها اثری اسـت که سخنان سقراط را به‌درسـتی منعکس می‌کند. تنها دو اثر موجودند که بقیه محاکمه سقراط در سـال ۳۹۹ قبل از میلاد را به تفصیل شرح می‌دهند: ایولوژی و اثبه خاطرات زنفون».

فصل چهارم به تشریح رسـاله منون که یک رسالهٔ تخیلی اسـت اختصاص دارد. این فصل به توضیح جلت نکراس منون و سـؤالاتی که دربـاره پاسـخ به آنهاسـت و برخی از جواب‌هایی که توسـط افلاطون پیشنهاد شـده می‌پردازد. فصل پنجم این کتاب به توضیح کتـاب جمهوری افلاطون اختصاص دارد. در این فصل توضیح داده می‌شـود که چرا جمهوری نزد فلاسفه مهمترین اثر افلاطون اسـت. در بخشی از این فصل آمده اسـت: «کتاب جمهوری به‌عنوان طرحی کلی برای جواهر بی‌نقص تلقی نام گرفته اسـت. دولت‌ها و امپراتوری‌ها تـلاش کردند تـا به‌نوعـی از ایده‌هـای مطرح‌شـده در چارچوب کتاب جمهـوری تقلید کنند، اما این کفت‌وگـوی افلاطون به دنبال الگوی ذوقیت کامل نبوده اسـت. بلکه در راستای مدارای زوج بشـری گام برداشته اسـت. در پایان فصل توضیح می‌دهیم که چرا کتاب جمهوری برای بسـیاری از افراد مشـابه در جوامع گوناگون چه در گذشـته و زمان حال اهمیت دارد». مباحثی عدیده دارند که آنکارترین مضمون فراگیر در کتاب جمهوری جسـت‌وجوی در مفهوم عدالت اسـت. افلاطون در گفت‌وگوهای ایلوه به نوعی به این مسـئله می‌پردازد. اما معمولا عدالت به‌عنوان معرف اجتماعی یک فضیلت یا خوبی فضیلت ارائه می‌شـود. در همین چارچوب افلاطون مفهوم عدالت را مطرح می‌کند اما در دل این گفت‌وگوها به نظر می‌رسد که عدالت مفهوم نامتناهی باشد که در راستای سوق دیالکتیک به سمت موضوعاتی که می‌خواهد در کندوکاو اولیه برای فضیلت کشف کند، ارائه شده است.

ولی آیا در عیـن حال نظارهٔ توسـعه کل نظام قضائی و افزایـش مهیب مقررات قانونی نیسـتیم؟ هـر روز قانون‌های بیشتری وضع می‌شود و مجلس نمونه، آگمانی‌ها مرتب احساس می‌کنند زمام کارهایشـان بیشتر به دسـت کارلروبه است تا برلین.[3]

همچنیـن می‌بینید که هر دو عنصر نظام مسـتقر همزیسـتی دارند و هر دو به حد تهدیـدی سـود وارد می‌شوند. تا به حدی که به نظر می‌رسـد سـرآخر فرو می‌پاشـند. امروزه شـاهدیم که کوچکه حداکثر بی‌نظمی و هنجارگسـیختگی می‌تواند با حداکثر قانون‌گذاری همزیستی کند.

در نگاه اول واقعه یا نظم عرفی‌مـسـلم قرار ندارد؟ در واقع، رویه، رو به رشـد اسـت و دست بالا را دارد و حکومت از ما قانون در سراشیب زوال افتاده. ما در حال تجربه مدیریت بی‌نظمی و اداره غیاب نظمیم.

از این گذشـته، آیا دوره حاکمیت قانون به سر آمده؟ آیا دیگر در نوعی عصـر حکمرانی از راه فرمان‌راندن (شـالتونگ، تقریبا مترادف با فئوداندن) زندگی می‌کنیم، عصر تنظیم سـیبرنتیکی آمور ادمین و اداردکردن محض ابنای بشر؟

کلی «خیال‌پردازی یک شـکل زندگـی» مشرکد: اول، کتاب این مجموعه، «شکل زندگی نزد ویتگنشتاین»، به رابطه میان زبان و زندگی در تفکر لودویگ ویتگنشتاین می‌پردازد. جورجو آگامبن درباره این اثر چنین گفته اسـت: «دو خط موازی سرتاسـر کتاب چالش‌برانگیز دیود کیشـیک را دربرمی‌نورد: دومی نورد: اول، یک پژوهش بی‌همتا در قلمرو فلسـفه زبان ویتگنشتاین است که به ما نشان می‌دهد چگونه ویتگنشـتاین زبان را به درون قلمرو زندگی می‌کشـاند. خط دوم اما کاری سراسر نو بی‌سابقه اسـت: تلاش برای فکرکردن درباره زندگی در قلمرو زبان. نتیجه نهایی هم جـسـوانه اسـت و هم رضایت‌بخش». دومین اثر کیشـیک در این مجموعـه، یعنی کتاب حاضر که در سـال ۲۰۱۲ به‌صورت انتشارات دانشگاه اسـتنفورد منتشر شد، به پیوندهای زندگی و سیاسـت در سرتاسـر زندگی و آثار جورجـو آگامبن می‌پـردازد که رویائی می‌رسـد. آگامبن در آثار خود اصطلاح زیسـت‌سیاسـت را یا برای مشخص‌کردن پیکار پیوسـته میان دو نیروی متضـاد به کار می‌برد کـه زندگی‌ها را در جهت‌های مخالف پیش می‌رانند؛ ازیکی قدرت بر زندگی اسـت و دومی قدرت زندگی؛ از یک سـو، بازبینی، مهارگـری، انضباط‌دهـی و اداره زندگی‌ها ما از جانب دسـتگاه‌های قدرت؛ از سـوی دیگر توانایی ما بـرای جنگیدن با این قدرت‌ها به واسـطه خلاق‌پردازی. تولید، اعمال و عرضـه زندگی‌ها نو برای به اشتراک‌گذاشتن زندگی‌هایمان با یکدیگر. قدرت بر زندگی به زبونی به‌کارسته بر زندگی‌ها برای اداره زندگی‌ها، برای آنکه قدرتی زندگی نمایند نمایشده و قالب شکل‌های زندگی است. اگر الوی را بتوان «قدرت‌هایی که هستند» نامید، دومی آن چیزی است که می‌توانیم «قدرت‌هایی که می‌شوند» یا «قدرت‌های آینده» بنامیم.

نویسـنده در مقدمـه کتـاب در حیـن توضیـح جریـان از ویژه‌داهای زندگی‌نامه‌های آگامبن ارتباط آنها را با شـکل‌گیری رئوس اندیشـه او روشن می‌کند. سال ۱۹۶۸ سـالی تعیین‌کننده در زندگی آگامبن بود. او در این سال در شورش‌های دانشجویی می ۱۹۶۸ شرکت کرد. پس از آن در یک گردهمایی از روشـنفکران جوان جهان حاضر شد که به آشنایی او با استلنی کالول ختم شـد. اما رویداد تاثیرگذار، آشنایی او با مارتین هایدگر در یک کنفرانس بود. اعلاء پرتابش به دنیای فلسفه شد. او پس از آشنایی لازم با زبان‌ها و ادبیات کلاسیک در مدرسه موفق شد نخستین مدرک دانشگاهی‌اش را پس از اینکه به آموزش رسمی به دیده تحقیر بنگرد، در رشته حقوق بگیرد که البته بعدا هم‌ان را هم در مورد خودش بی‌ارزش پنداشت. در عرض فضای روشنفکری بیرون از مرزهای بی‌روح آکادمی او را به خود جذب کرد و پیشه بعدی‌اش از آن ابداع شکل داد. او تا بیسـتم در رم، پاریس و نیس، به حلقه‌های گوناگونی راه یافت. با نویسندگانی همچون آلوا موراتنه و ایتالو کالوینو دوست شد. شاعرانی چون اینگه‌بورگ باخمان و دنیای خود برگامین. فیلسـوفانی چون ژاک دریدا و ژان‌لوک نانسـی و فیلمسازان رادیکالی چون پی‌یر پائولو پاراولینی و کی دوبور. آگامبن خود درباره سـنت زندگی‌نامه‌نویسـی، متأثـر از تفکر تحقیرآمیـز هایدگر و آرنت است. این تمایزها و به جای ضجه و مویه بابت خطیب‌شـدن و آب‌رفتن یکی از طرفین این تمایز: درهم‌آمیختن آنها را به پرسـش گیرم. می‌خواهم درک کنم این تمایز چگونه عمل می‌کند و مفاهیم برخود خصلتی دوگانه دارد؛ نظام همیشـه از راه تناقل‌گذاری کار می‌کند. نه فقط نقاط عمومی/خصوصی، بلکه تقابل خانه و شهر نیز. استثنا و قاعده. سلطنت‌کردن و حکومت‌کردن و تقابل‌هایی از این دسـت. اما برای فهمیدن درسـت محل تراع واقعی در اینجا، باید بسا یکبریم این تقابل‌ها را نه در قالـب دوگانگی‌ها بلکه در قالب دوقطبی‌ها ببینیم. نه تقابل‌هایی جوهری بلکه تقابل‌هایی تنشـی. منظورم این اسـت که نباز به نوعی منطق میـدان داریم. میدان را از فوکو وام می‌گیرد اما در مفهوم‌پردازی آن مسیری متفاوت اتخاذ می‌کند. معنای لغوی زیست‌سیاسـت ظاهرا مشخص اسـت و به سیاستی اشاره دارد که با زندگی سـروکار دارد. بااین حال، زیست‌سیاسـت را باید ترکیبی دانسـت از دو واژه متضاد که معیاری دقیق برای محـوریـابی بخشی از جمعیت است؛ ازیعی سیاسـتی که فراتر از زندگـی بیولوژیکی عمل می‌کند. زیسـت‌سیاسـت ازسویی بر سیاستی دلالتی دارد که به زندگی می‌پردازد و از دیگر سو بر معنای کلاسیک عملی جای آغاز می‌شود که زندگی زیسـت‌شناختی به پایان می‌رسـد. آگامبن در آثار خود اصطلاح زیسـت‌سیاسـت را برای مشخص‌کردن پیکار پیوسـته میان دو نیروی متضـاد به کار می‌برد کـه زندگی‌ها را در جهت‌های مخالف پیش می‌رانند؛ ازیکی قدرت بر زندگی اسـت و دومی قدرت زندگی؛ از یک سـو، بازبینی، مهارگـری، انضباط‌دهـی و اداره زندگی‌ها ما از جانب دسـتگاه‌های قدرت؛ از سـوی دیگر توانایی ما بـرای جنگیدن با این قدرت‌ها به واسـطه خلاق‌پردازی. تولید، اعمال و عرضـه زندگی‌ها نو برای به اشتراک‌گذاشتن زندگی‌هایمان با یکدیگر. قدرت بر زندگی به زبونی به‌کارسته بر زندگی‌ها برای اداره زندگی‌ها، برای آنکه قدرتی زندگی نمایند نمایشده و قالب شکل‌های زندگی است. اگر الوی را بتوان «قدرت‌هایی که هستند» نامید، دومی آن چیزی است که می‌توانیم «قدرت‌هایی که می‌شوند» یا «قدرت‌های آینده» بنامیم.

قدرت زندگی: آگامبن و سیاست آینده
دیوید کیشیک
ترجمه: مجتبا گل‌محمدی
ناشر: بیدگل
چاپ اول: ۱۳۹۹

بین امور خصوصی و امور عمومی فرق بگذاریم و هر دو طرف این تقابل کلاسیک به‌وضوح دارند وفاقیت‌شان را از دست می‌دهند و بازاندیشگی موقت اوتانتاناو جلوه‌گاه تمام‌نمای این نامعمگ‌شدن است. وضعیت اسـتثنایی جلوه‌گاه به خنثی‌شدن این تمایز اطلاق می‌شـود. با این همه، گمان می‌کنم مفهـوم خصوصی همچنان جالب توجه است. کافی اسـت به انبوه سازمان‌ها و فعالیت‌های در آمریـکا نظر کنید که درحال‌حاضر خـود را وقف دفاع از «حریم خصوصی» و تلاش برای مشـخص‌کردن چیزهایی کرده‌اند که به این حوزه تعلق دارند و چیزهایی که ندارند.

پس بگویید این مقوله چگونه وارد پروژه شما می‌شود؟

همان‌طور که در ابتدای بحث گفتم، هومو سـاکر قرار اسـت در کل شـامل چهار مجلد بشـود. آخرین و جالب‌توجه‌ترین مجلد از نظر من موقوف بحثی تاریخی نخواهد شـد. تریحه این است که روی دو مفهوم صورت‌های زندگی (حیات-صورت‌ها) و سبک‌های زندگی کار کنم. آنچه من حیات-صورت می‌نامم زندگی‌ای اسـت که هرگز نمی‌تـوان آن را از صورتش جدا کرد؛ زندگی‌ای که در آن هرگز این امکان نیسـت که چیزی چون حیات برهنه را جدا کرد و در اینجا هم مفهوم حریم «خصوصی» به میدان می‌آید.

در اینجا پیوند واضحی اسـت میان کارشـما و کارفوکو و شـاید کار رولان بارت نیز که یکی از درس‌گفتارهای سال‌های آخـرعمرش را بـه موضوع باهم‌زیسـتن (ویوو آنسـامبل) اختصاص داد.

بلـه، البتـه فوکو وقتی این فکر را در سـر می‌پروراند به‌سـراغ یونانیان و رومیـان قدیم رفت. وقتی روی این موضوع کار می‌کنید، یکهو متوجه می‌شـوید زمین زیر پای‌تان خالی شده و همین‌جاست که به‌وضوح می‌بینیم از قرار معلوم هیچ دسترسـی به امر حاضر و تجربـه بی‌واسـطه نداریم مگر بـه میانجی آنچـه فوکو نوعی باستان‌شناسـی یا دیرینه‌شناسی نامید.[4] ولی نمی‌توان به‌راحتی به این سـؤال جواب داد که وقتی می‌خواهیـم یک حیات-صورت یا باستان‌شناسـی کنیم، به عبارت دیگر یک تجربه بی‌واسطه زندگی را، آروقت باستان‌شناسی چه شکلی خواهد داشت.

آن‌طورکه من می‌فهمم، تقریبا هر فیلسوفی تصویری از خیر و حق یا از زندگی فیلسوفانه نیز دارد. شما چه تصویری دارید؟

ایـن فکر را کـه آدم باید زندگـی‌اش را بـه‌صورت اثری هنری درآورد اموزه عمدتا به فوکو و تصور او از مراقبت نفس (یا خود-پروایی) مسـوب می‌کنند. پی‌یـر آدو (۱۹۲۲-۲۰۱۰)، مورخ بزرگ فلسـفه باسـتان، به فوکو خرده می‌گرفت و می‌گفت مراقبت نفس منظور فلاسـفه باستان به معنای ساختن زندگی به‌صورت اثری هنری نبود. برعکس، به معنای قمـی خلع بد نفس بود. نکته‌ای که آدو قادر به درکش نبود این اسـت که از نظر فوکو این دو بر هم منطبق‌اند. یادتان بیاید انتقـاد فوکو از مفهوم مؤلف و از مخالفت شـهروندی او با مقام مؤلـف: از این حیث، زندگی فیلسـوفانه، با به تجربه زندگی خوب و زیبا، چیز دیگری اسـت: وقتی زندگی شـما اثری هنری می‌شـود، شما علت آن نیسـتید. منظورم این اسـت که در این لحظه شـما زندگی خود و خودتان را به‌صورت چیزی «به قالب فکر درآمده» احساس می‌کنید. اما فاعل یا مؤلف دیگر حضور ندارند. سـاختن زندگی منطبق است بر آنچه فوکو راهکردن نفس یـا واتهاذن نفس می‌خواند و این همان تصور تریحه اسـت از اثری هنری بدون هنرمند.

برای همه کسـانی که در این ۳۰ سـال کوشیده‌اند صورت غیرطبقـاتی‌تری بسـازید آورند، سیاسـی که برمبنای طرد و حذف اسـتوار نباشـد، نیچه مهم‌ترین مرجع بوده اسـت. چرا نیچه برای شما چنین نقشی نداشته اسـت؟

آه، این‌طور نیسـت، نیچه برای من هم مهم بود. ولی من بیشتر با بنامین هم‌داسـتانم که می‌گفت بازگشـت دیدن به مجازات حبس می‌ماند، به این حکم مصادره‌ای مدرسـه که به شاگردان می‌گویند باید از فلان جعفه جزار بر رونویسی کننـد.

البتـه کارهای اصحاب مکتب فلسفه‌الف ایتالیایی همزمان و بعد از مسـاعی موتینباری دقیقا نشـان داده اسـت که نیچه نویسنده خودکامه و دشوارباری که مدت‌های مدید به ما معرفی می‌شد، نیسـت بلکه نظام گشوده و سرشـار از تقاطع و تلاقی قرائت‌ها و ایده‌هاسـت -اثری هنری بدون هنرمند. نیچه آنچه هم‌اکنون باید بدردبد.

اگر چنین باشد که می‌گویید، آن‌وقت نیاز داریم حضور سوژه را از بناء بیریم. باید از اثر در مقابل مؤلف حمایت کنیم.

پانویس‌ها:

۱- بـرای مثال، بنگرید به جورجو آگامبن، «هومو سـاکر: قدرت حاکـم و حیات برهنه» (ترجمه دیلی هلر روزن، اسـتنفرد ۱۹۹۸).

هومـو سـاکر در قاموس حقوق رومی باسـتان، به انسـانی اطلاق می‌شـد که نمی‌شد طی مراسـمی آیینی او را کشت، یعنی امکان قربانی‌کردنش نبود. ولی هرکسـی می‌توانست او را بکشد بی‌آنکه به جرم ارتکاب قتل کناهکار شـناخته شـود. آگامبن این مفهوم را زیربنای روشـی تازه قرار داده اسـت برای رمزگشـایی از معضلی اسـاسـی در سیاسـت قـرن مـا- برآمـدن بدترین نـوع نظام‌های تمامیت‌خواه که در رژیم نازی به اوج رسید.

۲- بنگریـد به کتاب «بقایای آشـویتس: شـاهد و بایگانی» (و ترجمه فارسی آن به قلم مجتبا گل‌محمدی، نشر بیدگل).

۳- بـرای مثال بنگرید به کتاب The Foucault Reader (Pan-theon: 1984 (مدینـه فاضلـه جرمی بنتام فقـط در نمادنگاه‌ها می‌توانسـت در قالبی مادی جلوه‌ای کامل بیابد. در سال‌های دهه ۱۸۳۰، زندان سراسربین الگوی معماری اکثر پروژه‌های زندان‌سازی شـد. این سیراسـت‌ترین راه برای بیان هوش انضباطی بود. زندان سراسربین یک حیاط بزرگ داشت و برجی استوانه‌ای در وسطش و دورتادور آن برج یک رشته ساختمان چندطبقه).

۴- «و هرچند نظام قضائی جامع جامعه مدرن از قرار معلوم حدودی بر اعمال قدرت تحمیل می‌کند، سراسربینی همه شمول نیست باشـد، معرفی می‌کند. هرچند اثر داستان خیانت بیهود را نفی نکرده است، اما به داستان تعقیب عیسی اشاره‌ای ندارد. بی‌پایه آنچه در این انجیل آمده، بهود دقیقا همان کاری را انجام می‌دهد که عیسی طالب آن است و تعبیر کتاب از این عمل بهود؛ بصیرت شاگردی اوست. در انجیل یهود، اسـخریوطی شـاگرد محبوب عیسـی می‌شـود و اسرای از عیسی می‌آموزد؛ اسـرای که متأثر از این کنوسی اسـت. در کتاب حاضر، عیسی این باور افلاطونی را بازگو می‌کند که هرکس ستاره اخلی خود را دارد و تقدیر انسان‌ها با ستاره‌هایشان مرتبط است. عیسی می‌گوید یهود نیز ستاره خاص خود را دارد و نزدیک به پایان متن، بیش از آنکه یهودا شـمایلی نورانی بیابد و به روش‌شـدگی دست پیدا کند، عیسی از او می‌خواهد به آسـمان‌ها نگاه کند و ستارگان و جلوه نور او ببیند. عیسی می‌گوید ستارگان بسیاری در آسمان است. اما ستاره یهودا «ستاره راهنما»ست.

تاثیرپذیـری انجیل یهـودا از مفاهیم و باورهای آیین کنوسـی قابل تشخیص است. کنوسیس یا کنوس واژه‌ای یونانی به معنای معرفت و شناخت اسـت و کنوسی به گروه‌هایی گفته می‌شـود که قائل به امکان شناخت از مسـیرهای باطنی یا سِرّی هسـتند. در قرون ابتدایی مسـیحی گروه‌های کنوسـی بسـیاری در سرزمین‌های مسـیحی وجود داشـتند که عقایدشـان زاویه‌ای درخورتوجهی با سنت مسـیحیت رایج داشت. این گروه‌های کنوسـی که از سوی کلیسـا «بدعت‌گذار» نامیده می‌شدند، در بسـیاری از موارد انجیل‌های خاص خود را داشتند که با انجیل‌های چهارگانه موجود تألیید کلیسا تفاوت‌هایی داشتند.

بررسی کامل جریان رسمی کلیسا، گروه‌های حاشـیه‌ای کنوسی را از بین برد و جز نامی در بین اهل تحقیق، چیزی از این گروه‌ها باقی نماند. تا آنکه در سال ۱۹۴۵ در شهر نجع‌حمادی صعید مصر متولی بقایا شدند که تعداد شایان توجهی از انجیل‌های غیررسـمی، متون کنوسـی و نیز دیگر متون مذهبی مسـیحی که کلیسـا آنها را اصیل نمی‌داند (به این متون اپوکریفا می‌گویند) شـامل می‌شـدند. انجیل توماس، انجیل حقیقت، انجیل فیلیپ، کتاب سـزی بوحنـا و... متونی بودند که در نجع‌حمادی یافت شدند و پس از آن مورد توجه پژوهشگران قرار گرفتند.

دست‌نوشـته‌های جاکوب کـه ۲۵ سـال پـس از کشـف متن نجع‌حمادی، ناشر هم در مصر، کشـف شدند، در کنار متون نجع‌حمادی از نیز طومارهای یهودی بحر